

دوشنبه ۲۶ مدتی مرا نگاه داشتند. سه روزنامه خواندم.

ذی قعدة

یکشنبه ۲ حکیم الممالک که میدان را خالی دیده بود هم طبابت کرده بود هم ترجمه روزنامه. بیچاره اگر ترجمه اش مشابه معالجه اش بود زهی بدبختی دارالترجمه.
جمعه ۷ سی و شش کتابچه دارالترجمه را که از شهر آورده بودند به نظر رساندم. خیلی تمجید فرمودند.
چهارشنبه ۱۹ گله کیله رفتم تا عصر بوم چند روزنامه خواندم.

ذی الحجة

سه شنبه ۹ من در حضور شاه بوم روزنامه می خواندم.
جمعه ۱۲ کتابچه ابوالقاسم خان ناصرالملک [را] که خلاصه تحقیقات ملکم بود خواندم. در باب رواج مال التجاره و تکمیل صناعت و ترقی صناعت نوشته شده بود. سرا پا بی معنی.

چهارشنبه ۱۷ حکیم الممالک را دیدم سیدمیرزای کاشی را حضور آورد. ... در اول سلطنت شاه میرزاتقی خان امیرنظام او را از خلوت بیرون کرد داخل مدرسه شد. با من در درس نظام همدرس بود.

یکشنبه ۲۱ صبح اسماعیل آباد رفتم. میرزافروغی، سیدکاتب، ملاموسی بودند.

دوشنبه ۲۲ چون شاه بیرون شام میل می فرمودند قدری کتاب شرح حال ایلخانی اللهقلی خان که یکی از پسرهای

فتحعلی شاه نوشته است و خیلی هزل و رذل است خوانده شد.

پنجشنبه ۲۵ صبح زودتر دارالترجمه رفتم. ... فرمودند بعد از این باید از صبح الی عصر دربخانه باشی. قدری روزنامه خواندم. ... بعد داخل اطاق موزه شدند ناهار آنجا صرف نمودند.

شنبه ۲۷ صبح زود سرکشی به لاله زار کرده بعد دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۲۸ صبح خانه وزیر خارجه رفتم از آنجا دارالترجمه. ... عصر هم شاه مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

دوشنبه ۲۹ امروز ایلچی تازه (آلمان) حضور رسید. من ترجمه خطبه او و شاه را کردم ... باز در سر شام تعریف زیاد از ترجمه من فرمودند.

۱۳۰۲

محرم

پنجشنبه ۱۰ دو سه روزنامه خواندم.

سه شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار و بعد از ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

چهارشنبه ۱۶ صبح خانه میرزا ابوالقاسم حکیم رفتم از آنجا دارالترجمه.

سه شنبه ۲۲ دیشب تاریخ عثمانی را که یک سال بود خدمت شاه می خواندم تمام کردم. چنانچه رسم نقال است وقتی نقلی را به اتمام می رساند یک سرداری به من مرحمت

- شد. ... تاریخ نیکلا امپراطور را از دست گرفتم خدمت شاه بخوانم.
- شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رفتم.
- صفر**
- پنجشنبه ۱ صبح بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه عرض شد.
- شنبه ۳ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه... رفتم.
- شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد از آن دربخانه رفتم.
- سه‌شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۱۶ تا عصر مشغول نوشتن شرح حال مشهد بودم.
- شنبه ۱۷ صبح با کسالت دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۸ صبح خانه طلوزان از آنجا دارالترجمه رفتم. ... ابلاغی از ملیجک رسید که فردا صبح اجزای مجلس تألیف را حضور شاه حاضر کنم.
- دوشنبه ۱۹ صبح زود دارالترجمه رفتم. اجزاء مجلس تألیف را آنجا حاضر کردم. بعد خدمت شاه رسیدم. ... بعد از ناهار، در باغ حضرات را به حضور بردم. شاه به هریک اظهار التفات فرمودند. هیچ معلوم نشد احضار حضرات چه بود.

- چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۴ صبح خانه امین‌الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۲۵ من صبح بعضی کارها داشته دارالترجمه رفتم.
- سه‌شنبه ۲۷ امروز صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۹ صبح بسیار زود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

ربیع الاول

- شنبه ۲ صبح زود دارالترجمه رفتم. مترجمین را با کتابچه‌های ترجمه شده حاضر کرده که حضور ببرم ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند. شاه خیلی التفات کردند.
- یکشنبه ۳ اشخاصی که در این سفر همراه من هستند عارف‌خان مترجم و سیدمیرزای کاشی که تازه پیشخدمت شده و سیدکاتب است.
- سه‌شنبه ۵ قدری روزنامه در سواری خوانده شد. ... به ناهار پیاده شدیم آنجا هم روزنامه خوانده شد.
- پنجشنبه ۷ من به منزل مراجعت نمودم چیز زیاد نوشتم.
- شنبه ۹ از تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس که می‌خواندم تفصیل مهمانی نیکلا با پسرش اسکندر دوم و وضع تربیت او نوشته شده بود. بندگان همایون فرمودند خیلی به وضع تربیت ولیعهد ما [شباهت] دارد.

- یکشنبه ۱۰ مشغول تحریر شدم. ان شاء الله اگر عمر باشد کتاب امسال من بهترین کتابها خواهد شد.
- دوشنبه ۱۱ بعد منزل آمدم مشغول نوشتن شدم.
- سه شنبه ۱۲ من در سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۳ بعد منزل آمدم خیلی کار کردم.
- پنجشنبه ۱۴ روزنامه خواندم ... در حضور ایستاده بودم روزنامه می خواندم.
- شنبه ۱۶ من دارالترجمه بودم.
- سه شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم ... تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس را خواندم تفصیل جنگ باتوم بود و اول استقراض عثمانی از دول فرنگ. شاه مذمت زیاد از مفرنگها فرمود. مخصوصاً به کنایه از امین الدوله بد می گفتند که می خواهد ما استقراض کنیم. ... از یک طرف تمجید سربازان عثمانی را می فرمودند که آنها اصلاً فرنگی بودند و از طرف دیگر مذمت فرنگیها را و مفرنگها می فرمایند.
- شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۲۴ تمام روز را خانه ماندم چیز نوشتم. ... من مشغول خواندن روزنامه می شدم مطلب تغییر می کرد ... شاه به من می فرمودند بخوان که حکیم [الممالک] کم فضولی کند.
- سه شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.
- چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم ... بعد خدمت شاه رسیدم.

- جمعه ۲۹ با عارف خان مدتی کار کردم. عصر با سیدکاتب درشکه نشسته طرف خیابان باغ ایلخانی رفتم. از آنجا خانه دیکسون حکیم رفتم سفارت انگلیس. به واسطه شرحی که از انگلیس در روزنامه اطلاع بد نوشته بودند از من رنجیده به جهنم، باز هم به جهنم. من نوکر ایرانم نه انگلیس.
- شنبه ۳۰ صبح دارالترجمه علی العادة رفتم. ... من هم خانه آمدم کار زیاد کردم.
- ربیع الثانی**
- یکشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد از مدتی که آنجا کار کردم خدمت شاه رسیدم ... دو مسئله از من سر ناهار سؤال فرمودند. یکی صفین کجاست و دیگری دومة الجندل کجا بوده است. من خانه آمدم رساله ای در کمال فصاحت و بلاغت نوشته در نقشه جای هر دو را معین کردم شب به نظر شاه رسانیدم.
- دوشنبه ۲ بعد از ناهار روزنامه «ترجمان حقیقت» را که روزنامه رسمی عثمانی است و در او تفصیلی از ایران نوشته بودند با ترجمه اش به نظر شاه رساندم. ... شاه روزنامه را ملتفت نشدند ترجمه را تمام خواندند. اخمها به هم کشیدند.
- چهارشنبه ۴ امروز آخوندهای مجلس تألیف به هم فحش داده بودند، بعد اصلاح نموده.
- شنبه ۷ من صبح دارالترجمه رفتم به جهت آنکه کتابهای

- ترجمه شده را حضور شاه بیرم حاضر نبود.
- سه‌شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۱۹ (عریضه به شاه) انگلیسی‌ها با من عداوت دارند به واسطه عدم مراوده که با آنها دارم و خبرچی آنها نیستم ... احتمال دارد که روزنامه اطلاع را متزلزل کنند. دستخط خیلی خوب شاه نوشته بود و همچنین عریضه‌ای که پریروز داده بودم در باب ایجاد سانسور به جهت کتب چاپی و غیره. خیلی پسند فرموده بودند. مقرر شده بود این کار به من رجوع شود. عضدالملک می‌گفت در غیاب تو خیلی از تو تعریف فرمودند.
- یکشنبه ۲۲ صبح زود دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۲۴ من دارالترجمه رفته قدری کار کردم ... بعد من خانه آمده قدری کتاب خواندم.
- پنجشنبه ۲۶ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه.
- شنبه ۲۸ در سر شام روزنامه خوانده شد.

جمادی الاولی

- چهارشنبه ۲ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم ... قبل از ناهار به من فرمودند «دیالوگ» فرانسه که مدرسه چاپ کرده‌اند بدخط است. گفتند میرزارضاخان (داماد حکیم‌الممالک) می‌باید به خط خوب بنویسد. من هم تصدیق کردم. ... بعد از مدتی به شاه عرض کردم

مقصود شما خط میرزارضاخان است یا خوشنویس. فرمود مقصود خط خوش است. عرض کردم شما حالت فضولی حکیم‌الممالک را نمی‌دانید که می‌خواهد در کارهای من دخالت کند و به این وسیله کار مرا بی‌نظم کند. فرمود ابدأ میرزارضاخان نیاید. کتابچه‌ها را به خود من دادند که به هر که میل دارم بدهم بنویسند. ... عریضه‌ای هم در باب اهمال وزرا در اجرای امر شاه و مسئله سانسور دادم امین‌السلطان به شاه بدهد.

- پنجشنبه ۳ صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۴ قبل از ناهار و سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- شنبه ۵ دارالترجمه رفتم ... از آنجا سفارت فرانسه رفتم. شاه مأمورم فرموده بود که احوالپرسی نمایم و روزنامه‌های زمان ناپلئون اول را بخوام که از دولت فرانسه بطلبند. به صدراعظم گفتم که شاه مرا مأمور فرمودند در فقره سانسور جواب و سؤال نمایم. قوام‌الدوله از طرف صدراعظم گفت ما اجزاء صدارت نمی‌فهمیم مقصود شما چه است. خوب است شما مذاکره این مطلب را به وزیر خارجه و امین‌الدوله بکنید. جواب دادم شما چرا نسبت نفهمی به خودتان می‌دهید. با وجودی که از همه فهمیده‌تر هستید و من با وزیر خارجه کاری ندارم، با امین‌الدوله هم مقصود من حفظ دین و دولت است. اگر به شخص من محبت ندارد نداشته باشد. اما مطلب زیاد مرا که عین صلاح ملت و دولت شما است چرا

- دوشنبه ۷ تا عصر تاریخ مشهد را نوشتم.
- سه‌شنبه ۸ صبح خانه طلوزان رفته ... از آنجا دارالترجمه رفتم. امروز بنا بود که از مجلس جواب لایحه را بدهند که راجع به سانسور است، به فردا گذاشتند.
- چهارشنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم ... جواب لایحه مرا صدراعظم داده بود. ایجاد روزنامه فرانسه ان‌شاء‌الله برای نوروز خواهم کرد. ... (در مهمانی سفارت آلمان) طرف دیگرم مستشار سفارت آلمان نشسته بود با او صحبت علمی می‌داشتم.
- پنجشنبه ۱۰ بعد دارالترجمه رفتم. ... مجسمه‌ای از چدن در مالمیر خانگی بختیاری وقت زراعت زمین از زیر گاو آهن بیرون آمده است، شاه به من دادند که معلوم کنم چه است و تفصیل چه.
- شنبه ۱۲ من هم سوار شده در بین راه قدری روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۱۳ من منزل آمدم. کتابچه‌ای به عرض آستان همایون رساندم.
- دوشنبه ۱۴ کتابچه‌ای که دیروز نوشته بودم در یک مطلب پلتیکی صبح اندرون فرستادم. جواب به دستخط مبارک رسید.
- چهارشنبه ۱۶ صبح میرزا محمودخان آمد به اتفاق دارالترجمه رفتیم. او وزارت خارجه رفت.
- پنجشنبه ۱۷ صبح خانه میرزا احمدخان مترجم عیادت رفتم، از آنجا

- دارالترجمه ... بعد از ناهار شاه موزه رفتند.
- شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم. کارهایی که گفته بودم درست نکرده بودند تغیرم زیادتر شد. قهر کرده از مجلس برخاستم دربخانه رفتم.
- چهارشنبه ۲۳ از آنجا دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعضی کار داشته صورت دادم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۶ دیکسون طیب سفارت انگلیس ... به طلوزان گفته بود که فلان کس در سالتامه اسم تو را بعد از اسم میرزانصرالله نوشته است.
- یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خانه وزیر خارجه.
- دوشنبه ۲۸ سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.
- سه‌شنبه ۲۹ شاه فرمودند روزنامه به زبان فرانسه ایجاد باید کرد. در صورتی که من حاضر کرده بودم. کار شده بود.

مجلد پنجم: ۱۳۰۲-۱۳۰۳

جمادی الاخره

پنجشنبه ۲ میرزامحمودخان و عارف خان با من ناهار خوردند.
شنبه ۴ روزنامه که به زبان فرانسه طبع کرده بودند به نظر شاه
رساندم. خیلی تمجید فرمودند.
چهارشنبه ۸ امروز شاه روزنامه جدید که به فرانسه چاپ می شود
بدقت مطالعه فرمودند. در حضور وزرا مرا خواستند و
خیلی تمجید فرمودند. به امین الدوله فرمودند که در
مجلس قرار انتشار این روزنامه را بدهند ... عصر من
مجلس وزرا رفتم. تمام وزرا تصدیق ایجاد روزنامه
جدید را نمودند و قرار شد ماهی صد تومان مخارج
دارالترجمه داده شود و در سال دوست تومان به بارون
نرمان داده شود که انشاء روزنامه کند. دیگر من خرجی
برای روزنامه مطالبه نکنم.

پنجشنبه ۹

امین‌الدوله خدمت شاه رسیده بود تفصیل قرازداد مجلس شوری را در باب دارالترجمه و غیره عرض کرده بود ... شاه فرموده بودند بارون نرمان هشتصد تومان مواجب دارد، سپرده صنایع‌الدوله باشد که انشاء روزنامه را بکند. وزیر عرض کرده بود بارون نرمان در وزارت خارجه کار دارد. فرموده بودند هرچه کار داری به صنایع‌الدوله رجوع کن. اما در باب مخارج دارالترجمه فرمودند من پارسال مبالغی انعام دادم دیگر مخارج چرا بدهم. الحق امین‌الدوله هم زیاد حرف زده بود. آخر به این قرار گرفت که با وزیر بنشینند و به طوری که چندان ضرر دیوان نباشد قراری بدهند. این تفصیل را حکیم‌الممالک به من گفت ... خیلی اوقاتم تلخ شد. سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می‌کند، شاه از دادن دوپست تومان اکراه دارد.

شنبه ۱۱

صبح منزل میرزا محمودخان رفتم از آنجا دارالترجمه. به من فرمودند شرح تفصیل قلعه و شهر مید را بنویسم. شهر آمدن زیاد از پانصد بیت کتابت کردم. عجب است وزیر علوم مخیرالدوله است من باید انکشاف علمی را بکنم. بلی ایشان وزیر علوم بامایه هستند من عالم بی مایه بی پول.

دوشنبه ۱۳

من مشغول تصحیح کتابچه میبدم خدمت شاه رسیدم کتابچه را دادم تعجب کرد که چه طور به این زودی این تفصیل را نوشتی.

سه‌شنبه ۱۴

صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۵

صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سفارت فرانسه ... عصر عریضه‌ای به شاه نوشتم شکایت در معنی از خود شاه بود. اما در ظاهر از وزرا که دماغ مرا در باب ایجاد روزنامه فرانسه سوزانده‌اند. خلاصه عصر که شاه مراجعت فرمودند از محاذی قهوه‌خانه بربرآباد عبور فرمودند. صاحب قهوه‌خانه بعضی تصاویر خیالی نقاشی کرده من جمله مجلس سلام با تخت سلیمان و بلقیس و مجلس رقص و غیره، ازین قبیل تصاویر بی معنی در قهوه‌خانه گذاشته بود که مردم تماشا نمایند. ندانستم شاه به چه خیال به کنت فرمودند که پرده‌ها را پاره کند. کنت هم شمشیر خود را کشیده بود سواره داخل قهوه‌خانه شده با شمشیر پرده‌ها را پاره کرده بود.

شنبه ۱۸

صبح خانه قوام‌الدوله رفتم ... از آنجا دارالترجمه آمدم.

یکشنبه ۱۹

من با امین‌السلطان کار داشتم خانه او رفتم بعد دارالترجمه، از آنجا خانه آمدم چیز زیاد نوشتم.

جمعه ۲۴

باید خطابه بیزمارک را که مترجمین توانستند ترجمه کنند ترجمه کنم. قدری نوشتم.

یکشنبه ۲۶

صبح بسیار زود خانه صدراعظم رفتم ... بعد دارالترجمه.

دوشنبه ۲۷

ناهار میل فرمودند بعد مقبره طغرل سلجوقی [رفتند] که نصفه ویران بود و دستور دادند تعمیر کامل نموده باغی هم آنجا انداخته شود.

- سه شنبه ۲۸ صبح به واسطه شکستن درشکه سواره دارالترجمه رفته.
- پنجشنبه ۳۰ دارالترجمه رفته. بعضی کارها را صورت داده خدمت شاه رسیدم.
- رجب**
- جمعه ۱ شب تا ساعت دو خانه میرزا حسن خان منشی اسرار تبریز [بودم].
- شنبه ۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۳ درشکه نشسته دربخانه رفته. اول دارالترجمه کار زیاد داشتم صورت دادم. بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۴ تا سه ساعت بودم دو سه روزنامه خواندم. (جاجرود).
- سه شنبه ۵ سه ساعت تمام به خواندن روزنامه و غیره وا داشتند.
- پنجشنبه ۷ بعد سر ناهار حاضر شدند تاریخ سلطنت اسکندر دوم عرض شد. ... شب باز تاریخ اسکندر خواندم.
- شنبه ۹ صبح دارالترجمه رفته. چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم. مستحسن آمد.
- سه شنبه ۱۲ ایلچی (آلمان) وارد شد خطبه‌ای در کمال فصاحت به فرانسه خواند و من ترجمه نمودم. بعد جواب همایون را به فرانسه به او گفتم.
- پنجشنبه ۱۴ میرزا فروغی آمد. کتابچه‌ای که به وزیر خارجه دیشب مسوده کرده بودم دادم نوشت.
- شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه [رفتم].
- چهارشنبه ۲۰ در یوسف آباد قدری تاریخ فردریک برایشان خواندم.

- پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفته.
- جمعه ۲۲ شب هم در حضور همایون بقال بازی درآورده بودند.
- شنبه ۲۳ خلاصه مغرب بیرون تشریف آوردند شب را به خواندن تاریخ فردریک گذشت.

شعبان

- یکشنبه ۲ روزنامه «شرف» این ماه که چهار صورت دارد یکی از حسنعلی خان امیرنظام و دیگری از میرزا محمدخان و دیگر برج طغرل است به حالت خراب. چهارمی باز برج طغرل است که تعمیر نموده و ساخته‌اند. خانه که بودم هر دو ورق را جوف هم گذاشتم. وقتی که عشرت آباد آمدم حضور شاه بردم. عرض کردم تفصیل برج طغرل هم در روزنامه نوشته شده. هرچه گردیدند ندیدند. معلوم شد در درشکه افتاده. عرض کردم معاینه دفتر حسن صباح و عمل خواجه نظام‌الملک شده است. شاه خیلی خندیدند. فرستادند ورق دیگر آوردند.
- پنجشنبه ۶ من قصه‌ای به فرانسه ترجمه می‌کنم برای روزنامه فرانسه. خیلی کار کردم.
- دوشنبه ۱۰ من در سر شام روزنامه عرض کردم.
- سه شنبه ۱۱ قدری از تغیر فرو نشستند روزنامه خواندند.
- پنجشنبه ۱۳ قصه فرانسه خواندم.
- جمعه ۱۴ ناهار خورده خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفته ... سر ناهار شاه بودم روزنامه

- خواندم.
- سه‌شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم قدری کار داشته صورت دادم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۹ با میرزا فروغی رفتم دیوانخانه. روی نیمکت نشسته در باب حساب دارالطباعه حرف می‌زدیم. ... عصر خانه مسیور ریشارد رفتم چند جلد کتاب خریدم.
- پنجشنبه ۲۰ صبح به عادت معهود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۲ عصر شاه مدرسه نظامی که نایب السلطنه ساخته است در جنب اطاق نظام است تشریف برده بودند.
- یکشنبه ۲۳ چهار ساعت تمام تاریخ فردریک خواندم. عجب اینکه در سال متجاوز از چهار صد تومان خرج می‌کنم و از این قبیل کتابها که سرا پا تنبه است می‌آورم برای شاه می‌خوانم هیچ ملتفت نیستند. بعد از مدتی که از کتاب خواندن خلاص شدم ساعت چهار خسته و مانده چادر خود آمدم.
- سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۶ شاه بیرون شام خورده بودند و نجم‌الملک منجم‌باشی را احضار فرموده که ستاره‌های آسمان را نشانش بدهد.

رمضان

- سه‌شنبه ۲ چند روز قبل موزه تشریف برده بودند ... مخبرالدوله وزیر علوم و غیره احضار شد. این وزیر علوم صرف غیور است، از حرکاتش معلوم است. ناظم مدرسه

- محمدحسین خان را حضور آورده بود که بفرستد معدن نقره را پیدا کند. ...
- پنجشنبه ۴ عصر ملاموسی از شهر آمد.
- جمعه ۵ قبل از ظهر که شاه اصلاح لحنیه می‌فرمودند من روزنامه می‌خواندم.
- یکشنبه ۷ تا عصر دو سه روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۰ سر ناهار روزنامه خواندم. فرمودند باشم کتاب خواهند خواند.
- پنجشنبه ۱۱ تا عصر چهار روزنامه خواندم ... فروغی قصیده‌ای در تاریخ تولد پسر نایب السلطنه گفته بود به جهت نایب السلطنه فرستادم. خیلی خوب گفته بود.
- دوشنبه ۱۵ بعد از ناهار شاه بنای درس فرانسه گذاشتند. مدت‌ها بود ترک کرده بودند.
- پنجشنبه ۱۸ من روزنامه خواندم. نمی‌دانم به چه ملاحظه شاه به من فرمودند تو حقیقت عالم مملکت ما هستی. مثل الکساندر دوما و ویکتور هوگویی فرانسه هستی.
- یکشنبه ۲۱ روزنامه خواندم ... صورتی از ولیعهد داده بودم دارالطباعه چاپ کرده بودند از ترس اینکه مبدا برای شاه خیالی رو دهد به واسطه کمال احتیاطی که من دارم وحشت کرده بودم یک قطعه از آن تصویر را آینه و چهارچوب گرفته حضور بردم. عرض کردم من این فضولی را کردم و خیلی هم خوب ساخته است.
- فرمودند بسیار خوب است و خیلی هم شبیه است. الحمدلله به خیر گذشت. بردند بالاخانه گذاشتند.

سه‌شنبه ۲۳ صبح بارون نرمان آمد و روزنامه انگلیسی در دست داشت که از ایران بد نوشته بودند. به فرانسه خواند من ترجمه کردم. خیلی از وضع ترجمه من تعجب کرد ... ترجمه صبح را پاکتویس کرده برای شاه فرستادم.

چهارشنبه ۲۴ روزنامه‌های دیروز را که بسته و به ملیجک اول داده بودند طلب فرمودند که بخوانم. معلوم شد ملیجک روزنامه‌ها را منزل خودش برده بود.

پنجشنبه ۲۵ بارون نرمان می‌گفت سیدولی حروفچین فرانسه شورش کرده و گفته می‌روم دربخانه بدرالسلطنه زن شاه که خواهر رضاعی اوست بست خواهم نشست. دیگر حروفچینی نمی‌کنم. فرستادم میرزاعلی محمدخان را از شهر بیاورند اصلاح کند.

جمعه ۲۶ دیشب به واسطه قهر سیدولی و به خیال اینکه دیگر احدی پیدا نخواهد شد و من لابد می‌شوم که به او تملق کنم تا صبح راحت نبودم. نه می‌خواستم تملق به سیدولی کرده باشم و نه مایل بودم که روزنامه فرانسه که با این همه زحمت ایجاد شده عاطل و باطل شود. بعد از تفکرات زیاد باز خیالم این‌طور قرار گرفت که میرزاابوتراب تقاش را بیاورم و او را متصدی این کار قرار بدهم. میرزاعلی محمدخان را احضار کردم و قرار اجرای این کار را با او دادم و از این بابت آسوده شدم.

شنبه ۲۷ در رکاب بودم سه چهار روزنامه خوانده شد. ... ابوالقاسم خان نوّه وزیر خارجه دیده شد. شاه فرمودند مقدمات قانون را نوشتی؟ عرض کرد بلی. ... خلاصه

تفصیل قانون نوشتن ابوالقاسم خان از این قرار است. این جوان سی ساله اگر چهار پنج سال در لندن در وزارت و نظارت ملکم خان تحصیل کرده باشد و شاگرد عقاید ملکم است، ملکم آنچه را که خود نتوانست اجرا نماید حالا غیرمستقیماً با این واسطه اجرا می‌دارد، می‌خواهد قانون دولتی بنویسد و در ایران ایجاد نمایند. شاه هم از آنجا که تمام کارها را سهل گرفته است و ملتفت هیچ کار نیست با این همه هوش و مشاعر شخص نمی‌تواند این قدرها فریب بخورد. برای گذراندن وقت و رضایت وزیر خارجه قبول کند. این ابوالقاسم سی ساله بعد از هزار و سیصد سال می‌خواهد قانون ابوالقاسم عربی (ص) مبعوث چهل ساله را به هم زند. ای شاه! ابوالقاسم همدانی ابوالقاسم هاشمی نمی‌شود. چنگیزخان کافر حرّبی رویه محمدی را به هم نزد. ای شاه این جوان همدانی است نه همه‌دانی!

یکشنبه ۲۸ روزنامه دولتی (؟) فرانسه که طبع شده از ایران بد نوشته خواندم. خیلی مؤثر شد.

دوشنبه ۲۹ خلاصه در بین راه و سر ناهار روزنامه خواندم ... مقدمات قانون ابوالقاسم خان خوانده شد ...

شوال

دوشنبه ۷ دو سه روزنامه خواندم. هرچه مطالب خنده‌دار اختراع کردم باز گره از ابرو باز نشد.

- شنبه ۸ مختصری روزنامه عرض شد. عریضه‌ای درباره روزنامه فرنگی نوشته بودم دادم بلافاصله جواب رسید.
- پنجشنبه ۱۰ در منتهای آبادی دروازه قزوین به عیادت فروغی رفتم. ... جمعی از مترجمین و مؤلفین بودند. ناهار آنجا صرف کردم.
- شنبه ۱۹ میرزافروغی و میرزا علی محمدخان آمدند کار زیاد کردم.
- پنجشنبه ۲۴ من دو زانوی ادب زمین زده چون ادبای متملق بیچاره در گوشه‌ای خزیده نظاره قدرت خداوند را می‌کردم.
- جمعه ۲۵ روزنامه خواندم به قدری که صدایم گرفت. پناه بر خدا تاکی من باید تقال باشم.
- یکشنبه ۲۷ سر ناهار شاه روزنامه خوانده شد. ... من احضار شدم نقالی کردم.
- سه‌شنبه ۲۹ الی عصر بودم روزنامه زیاد خواندم.
- ذی‌قعدة**
- پنجشنبه ۲ سر شام بودم. تا ساعت چهار روزنامه و کتاب تاریخ فردریک را خواندم. در تاریخ فردریک عقاید آن پادشاه را نوشته بود که حکیم و فیلسوف بود. به بقای روح معتقد نبود. شاه تحقیقات فیلسوفانه در بقای روح فرمودند ...
- جمعه ۳ روزنامه اختر که تازه اسلامبول طبع شده یعنی طبع می‌شد دو سال بود شاه منع فرموده بودند باز مجدداً

- طبع شده نسخه به نظر همایون رساندم. به وزیر خارجه دستخط شد مجدداً ممانعت نمائید ...
- شنبه ۴ چند روزنامه خوانده شد.
- دوشنبه ۶ در نوشتجات وزیر خارجه کاغذ ملکم خان ناظم‌الدوله بود که وزیر خارجه انگلیس راضی از نشر روزنامه فراتسه ایران نیست. تعلیمات به ایلچی خود داده است که موقوف نماید.
- چهارشنبه ۸ من هم روزنامه در دست جلو نشسته. ... من هم مثل مگس که دور حلوبات باشد وزوز می‌کردم، روزنامه می‌خواندم.
- پنجشنبه ۹ من بیچاره از صبح تا عصر بودم. سه چهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۱۰ میرزا احمدخان مترجم را فرستادم آوردند پاک‌نویس قصه زمرد سلطان را نمودم ... نه شام خوردند نه گوش به خواندن روزنامه من دادند ...
- شنبه ۱۱ با نهایت اوقات تلخی بودند چند روزنامه خوانده شد. ناهار منزل صرف نمودند. دو سه روزنامه خوانده شد.
- یکشنبه ۱۲ روزنامه عرض کردم ... خلاصه عصر من هم احضار شدم دو روزنامه خواندم ... شب چیز زیاد نوشتم.
- پنجشنبه ۱۶ من منزل ماندم ترجمه نمودم.
- جمعه ۱۷ ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.
- جمعه ۲۴ شب میرزافروغی و شیخ مهدی با من بودند.
- پنجشنبه ۳۰ عصر دربخانه رفتم کتاب خواندند.

ذی الحجه

- جمعه ۱ خلاصه الی عصر حضور شاه بودم روزنامه‌ها خوانده شد. درس خواندند.
- دوشنبه ۴ کتاب حافظ ابرو چهار ماه است خریدم و نسخه‌ی امین‌السلطان را به عاریت گرفتم که مقابله نمایم و تصحیح شود. سیدکاتب بابی دین با میرزااحیدرعلی مقابله می‌کردند. امروز خسته شدم که چهار ماه است چرا تمام نشده. ادیب کاشی که نزد من است خواستم که او مقابله کند و بعد خوابیدم. عصر گفتند سید قهر کرده رفته است. گفتم کجا رفته، کسی جواب نداد. فرستادم بیاوردندش. رفته بود منزل امین‌السلطان. عبدالعلی را فرستادم که چرا آنجا رفتی. جواب داده بود بنست آدم و می‌خواهم بگویم آنچه نباید گفت. تعجب کردم یعنی چه. می‌دانستم این سید چرسی و دیوانه است اما نه این قدرها. میرزااحمدخان آنجا بود برخاست رفت آوردش. گفتم کجا رفته بودی. بنا کرد به من نفرین کردن. او را با دست خود قدری زدم. دوهزار فحش به من داد. نسبت بی‌دینی به من داد. مستحق دوهزار چوب بود. چون دیوانه است به او رحم کردم. معلوم شد قهر کرده که چرا مقابله کتاب را به دیگری رجوع کردم ...
- پنجشنبه ۷ بعد من مشغول ترجمه کتابی که شاه داده بود ترجمه کنم شدم. این کتاب راجع به اعمال قبیحه

- انگلیس‌هاست و خیلی بامزه است.^۱
- جمعه ۸ من منزل ماندم تا عصر کتاب ترجمه کردم... اسمعیل بزاز در حضور شاه باری درآورده بود. بسیار این مقلدیها قبیح است.
- شنبه ۹ سه چهار روزنامه خواندم تا عصر حضور مبارک بودم. مرا احضار فرمودند ... چند روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۲ سر ناهار کتاب فردریک خواندم.
- چهارشنبه ۱۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۱۵ صبح خانه حاجی میرزاابوالفضل رفتم بعد دارالترجمه.
- شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۱۷ طولوزان شرفیاب شد. شاه فرمودند سر ناهار روزنامه بخواند من ترجمه کنم.
- چهارشنبه ۲۰ سر ناهار طولوزان کتاب خواند من ترجمه کردم.
- پنجشنبه ۲۱ ترجمه کتاب کشف‌المعایب انگلیسی را تمام کردم.
- جمعه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم... خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۷
- ۱۳۰۳
- محرم
- شنبه ۱ روزنامه فرهنگ منطبعة اصفهان رسید. شاهزاده ظل‌السلطان نازی کرده و استعفا از حکومت نموده بود که در روزنامه نطق ایشان را نوشته بودند. بنابر مصلحتی به نظر شاه رساندم. شاه متغیر شد. مفصل

۱. حسین خدیو جم در مجله نگین بخشهایی از آن را چاپ کرد.

- دوشنبه ۳ در روزنامه طمس منطبعة لندن تفصیلی نوشته بودند
تعریف از ظل السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک
شاه که ولیعهد را از ولایت عهدی معزول کند و
ظل السلطان را ولیعهد نماید. ترجمه نموده به شاه دادم.
خیلی متفکر شدند. فرمودند کتابچه را بسوزان.
جمعه ۷ نهار میل فرمودند. روزنامه خواندم.
چهارشنبه ۱۲ صبح زود خانه وزیر خارجه بازدید رفتم کاری هم
راجع به سانسور داشتم.
جمعه ۱۴ دوشان تپه تشریف بردند چهار پنج روزنامه خواندم.
درس خواندند. ... ملیجک دو سه لغت فرانسه آب و
نان یاد گرفته است چنان شاه مشعوف شدند مثل اینکه
هندوستان ضمیمه مملکت ایشان شده.
شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
سه شنبه ۱۸ امروز شاه مهمان امین السلطان است ... من هم چند
جلد کتاب فرانسه آنجا پیشکش گذاشتم. سایرین مرا
تقلید کردند دوهزار تومانی پیشکش گذاشتند.
چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.
شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
یکشنبه ۲۳ عکس خودم را دادم انداختند.
سه شنبه ۲۵ یک دهان من کتاب می خواندم یک دهان خودشان
تقریر شکارشان را می فرمودند و امین خلوت
می نوشت. خیلی فرق داشت تفصیل حالت فردریک
کبیر و پادشاه پروس که من می خواندم با تقریر

- خودشان که صفحه ای از زندگانی خودشان است.
چهارشنبه ۲۶ شب مشغول ترجمه پاورقی روزنامه فرانسه بودم.
صفر
یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
پنجشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
چهارشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... فرمودند هر روز سه به
غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند.
شنبه ۲۷ سر نهار شاه بودم فرمودند هر روز یک ساعت به
غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند ... قدری درس
خواندند. شاه رسمی دارند با من که خانه زاد و تربیت
شده خودشان هستم یک نوع همچشمی علمی دارند.
مثلاً هر کتابی که می خوانند و من در نهایت خوبی
ترجمه می کنم عمداً کتاب مشکل پیدا می کنند شاید
نتوانم بخوانم و خفیف شوم. مثلاً امروز کتاب شعری
آورده بودند باز ترجمه کردم. بعد از بیرون آمدن من از
اطاق می شنیدم تمجید مرا می کردند که بهتر از همه
فرانسه می داند.
یکشنبه ۲۸ تا سه به غروب مانده بودم درسی خواندند.
ربیع الاول
سه شنبه ۱ صبح امروز با میرزا فروغی مرافعه داشتم. کتابی هزل و
نظم که «ناجی» انشاء کرده بود به تحریک میرزا محمد
دکتر بی دین میرزا فروغی بدون اجازه من داده بود چاپ

- کردند. به این جهت تغییر زیادی به فروغی کردم. همه را گرفتم آتش زدم.
- پنجشنبه ۳ شب تاریخ فردریک در سر شام خواندم ... دندان ماموت که فیلی عظیم‌الجثه و پشم‌دار بود قبل از طوفان نوح از مراغه زیرزمین پیدا کرده بودند امین‌السلطان حضور آورد.
- یکشنبه ۶ ساعت چهار و نیم از بس که کتاب خوانده بودم صدایم گرفته بود.
- جمعه ۱۸ فرمودند اندرون بروم کتابها را ترتیب نمایم. ملیجک اول را هم همراه بردم. ... چهار ساعت مشغول بودم. یک روز دیگر هم کار دارد.
- شنبه ۱۹ امروز بایست اندرون می‌رفتم کتابهای شاه را ترتیب می‌دادم ... صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا مستقیماً با ملیجک اول و میرزا فروغی، خودم و چند نفر خواجه حرمخانه رفتم. ... تمام کتابها را چیدم.
- چهارشنبه ۲۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم ... شاه تشریف بردند مدرسه نایب‌السلطنه. از دم دارالترجمه عبور فرمودند با مترجمین تکلم فرمودند ... خیلی تمجید از مدرسه نایب‌السلطنه فرمودند.
- پنجشنبه ۲۴ من صبح دارالترجمه رفتم ... یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.
- شنبه ۲۶ از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد حضور امین‌السلطان ...
- یکشنبه ۲۷ نهار صرف فرمودند درس خواندند. من روزنامه

- خواندم.
- ربیع‌الثانی
دوشنبه ۵ شامی خوردند. من هم روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۷ تا ساعت سه بودیم همه را روزنامه خواندیم.
- شنبه ۱۰ صبح خانه ظل‌السلطان بعد دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از نهار اجزای مجلس تألیف و اجزای دارالترجمه را حضور بردم. خیلی به من التفات فرمودند و با حضرات صحبت داشتند.
- دوشنبه ۱۲ بعد در منزل خود الی عصر کتاب خواندم. کتاب خوبی دست آوردم که چهارده سال روزنامه روز به روز سلطنت ناپلئون سوم است.
- سه‌شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۸ کتابی تصنیف کرده بودم در پولتیک حالیه روس و انگلیس در آسیا. یعنی خواستم منظورات آنها را در گذشته و حالیه درباره ایران بیچاره ثبت نمایم. دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم. گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد اگرچه می‌دانم تحریرات من دور از ادراک جمع است و پادشاه تعمداً یا حقیقتاً ملتفت نمی‌شوند باز نسخه‌ای پاکویس کرده عریضه هم نوشتم که این به اصطلاح «تیز» پلتیکی من است، یعنی استعمال به لیاقت

- پولتیکی دانی من است. ... کتابچه و عریضه را دادم ...
 دو سه روزنامه خواندم.
 دوشنبه ۱۹ دارالطباعه رفتم.
 چهارشنبه ۲۱ صبح خانه ظل السلطان از آنجا دارالترجمه [رفتم].
 پنجشنبه ۲۲ من دارالترجمه رفته بعد خانه آمدم.
 یکشنبه ۲۵ شام شاه را آوردند دو سه ساعت تمام روزنامه خواندم.
 چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. شجره طیبه ای که چندی است می سازم حضور بردم. این شجره عبارت از شاه است و اولاد و نوه های شاه. تا به این تاریخ هشتاد و یک نفر اناث و ذکور است. شاه خیلی پسند فرمودند.
- جمادی الاولی**
 شنبه ۱ از آنجا دارالترجمه بعد حضور همایون رفتم. ... تا عصر مشغول خواندن مسکوکات کهنه شدم. تازه به این خیال افتادم. سکه کهنه جمع می کنم.
 دوشنبه ۳ امروز همه را خانه بودم ... شیخ مهدی و عارف خان و بارون نرمان بودند. به فرمایش شاه در انحصار تنباکو به دولت که الحال در تمام دنیا معمول است و کوررها مداخل می کند برای شاه کتابچه نوشتم.
 سه شنبه ۴ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
 چهارشنبه ۵ از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
 پنجشنبه ۶ شام بیرون صرف فرمودند روزنامه ها خوانده شد.
 جمعه ۷ گوشه به خواندن روزنامه من بود، گوشه به مزخرفات

- عمله خلوت بود.
 شنبه ۸ سر ناهار روزنامه مصور فرانسه خوانده می شد که صورت وزیرای جدید فرانسه در او بود.
 یکشنبه ۹ با عارف خان سوار درشکه شدیم طرف سرخه حصار راندم.
 چهارشنبه ۱۲ من منزل ماندم ترجمه زیاد کردم.
 پنجشنبه ۱۳ تمام روز شاه مشغول تحریرات بودند.
 شنبه ۱۵ یک فرسخ تقریباً رفتم روزنامه خواندم.
 سه شنبه ۱۸ از حوالی اردو الی ناهار گاه یک فرسخ و نیم تمام روزنامه خواندم. شاهزاده (ظل السلطان) هم گوش می داد.
 پنجشنبه ۲۰ با عارف خان سوار شده شهر آمدم.
 شنبه ۲۲ از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
 دوشنبه ۲۴ خواستم ... مشغول خواندن سکه کهنه که حالا به این خیال افتادم سکه کهنه جمع می کنم شوم باز نشد ... بعد تا عصر با شیخ مهدی و عارف خان سکه های قدیم را که تازه خریدم خواندیم ...
 چهارشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. ... مشغول خواندن روزنامه شدم.
 جمعه ۲۸ چند روزنامه و یک کاغذ دادند ترجمه کنم.
 شنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم.
- جمادی الثانیه**
 سه شنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

- چهارشنبه ۳ صبح دارالترجمه ... دو سه روزنامه قبل از ناهار خوانده شد.
- جمعه ۵ ناهار صرف فرمودند خوابیدند. من هم تاریخ فردریک را امروز در حضور همایون تمام کردم.
- شنبه ۶ من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم و فرمودند کتاب شرح حال اللهقلی خان ایلخانی که سلطان ابراهیم میرزا معروف به بلها پسر فتحعلی شاه تألیف کرده سراپا هزل و رذل است در کتابخانه اندرون مفقود شده است برو پیدا کن. آغامحمدخان خواجه را مأمور کردند مرا اندرون ببرد ... دو کتاب بیرون آوردم یکی همان شرح حال ایلخانی دیگری وقایع جنگ روس و تراکمه که داده بودم از روسی مدتی قبل برای شاه ترجمه کرده بودند. این کتاب دوم را ظل السلطان از شاه خواسته بود. کتاب را بیرون آوردم. فرمودند شب حاضر باش و روزنامه یا کتاب اگر داری همراه بیاور که من روزنامه ندارم ... بعد سر شام مرا احضار فرمودند. کتاب تازه برده بودم شرح حال طالبیران وزیراعظم ناپلئون اول پادشاه فرانسه که در آن ضمن وقایع سلطنت آن پادشاه است در حضور خواندم. ماشاءالله به قدری خوب ترجمه کردم که خودم تعجب کردم.
- یکشنبه ۷ از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه شنبه ۹ صبح خانه طلوزان رفتم بعد دارالترجمه ... چند شب است در مدرسه دارالفنون وزیر علوم گویا تماشاخانه باز کرده. بازیگرها فرنگیها هستند که ابداً بازی

- نمی دانند و زبان نمی فهمند اما طوطی وار فارسی یاد گرفته اند. از قراری که می گویند خیلی خنک است.
- چهارشنبه ۱۰ من دارالترجمه قدری معطل شدم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۱۲ سر ناهار روزنامه عرض شد ... تمام روز را به خواندن کتاب و غیره گذشت.
- یکشنبه ۱۴ کتابچه انحصار توتون و تمباکو را که چندی است با زحمت زیاد نوشتم و هفت کرور به مالیات علاوه نمودم به شاه تقدیم کردم و عرض کردم اول سال هفت کرور خدمت خانه زاد است پیشکش به دولت.

مجلد ششم: ۱۳۰۳-۱۳۰۴

- دوشنبه ۲۲ صاحبقرانیه رفتیم. شیخ مهدی را همراه بردم.
- شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتیم از آنجا دربخانه ... بعد از ناهار میرزاسیدعلی مستوفی که جوان عالم آراسته‌ای است محض تفنن دو سه شیشه عکس از من انداخت.
- دوشنبه ۲۹ شاه مرا احضار کردند فرمودند بارون نرمان چه به کار تو می‌آید. عرض کردم بارون نرمان به کار وزیر خارجه می‌آید. چرا که از ایرانی‌ها از جناب وزیر حاضر گرفته تا بنده و غیره مترجم خوبی هستیم از فرانسه به فارسی، اما از فارسی به فرانسه یک کاغذ درست ما نمی‌توانیم بنویسیم. معلوم شد وزیر خارجه می‌خواهد بارون نرمان را که جزه وزارت خارجه است اخراج کند.

رجب

- سه‌شنبه ۱ اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۷ عصر قدری ترجمه به جهت روزنامه اطلاع کردم.
- پنجشنبه ۱۰ بنا بود امروز شاه با حرم قصر قاجار بروند «بقال بازی» حضور همایون بیرون بیاورند به واسطه باران موقوف شد.
- شنبه ۱۲ از آنجا دارالترجمه آمدم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۶ حسن آباد رفتم شیخ مهدی با من بود.
- پنجشنبه ۱۷ شب روزنامه سفر مازندران [را] که یازده سال قبل نوشته بودم و گم کرده بودم پیدا کرده خیلی خوشحال شدم به خانم دادم بنویسد.
- شنبه ۱۹ من دارالترجمه رفتم. تا شاه بیرون تشریف آوردند ... خلاصه عصر شاه قورخانه رفتند. مجسمه شاه را آجودان مخصوص داده است از چدن ریخته‌اند. خیلی خوششان آمده بود. تمجید می فرمودند.
- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم ...
- دوشنبه ۲۱ امروز قصر قاجار در حضور همایون اقسام بازیهای مضحک بود. جعفر سیاه پهلوان با اکبر پهلوان کشتی گرفتند. ... خر زیاد هم کرایه کرده بودند حرمها در میان باغ خرسواری کرده بودند.
- سه‌شنبه ۲۲ صبح خانه طولوزان رفتم بعد دارالترجمه.
- پنجشنبه ۲۴ سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۲۵ تا ساعت سه از شب رفته مشغول ترجمه شدم خیلی کسل و خسته خانه آمدم.

سه‌شنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رفتم. ظروف چینی کهنه زیاد در حضور همایون دیدم. چندی است خاطر مبارک مایل چینی کهنه شده. هرکس هرچه دارد به قیمت زیادی می فروشد.

شعبان

- شنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۸ سر ناهار از مشیرالدوله به شاه شکایت کردم که نمی‌گذارد بارون نرمان روزنامه فرانسه انشاء کند. شاه خیلی متغیر شدند. ... شب عارف خان مترجم ترکی منزل من بود.
- شنبه ۱۰ از آنجا دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۱۱ عصر عرب صاحب نایب سفارت روس به جهت ترجمه لغت ژاولوژی که نمی‌دانست ترجمه کند منزل من آمد. به او گفتم معنی این لغت علم طبقات الارض است.
- سه‌شنبه ۱۳ ... من هم شهر آمده دارالترجمه رفتم. هرچه منتظر شدم شاه تشریف نیاورد.
- جمعه ۱۶ تا عصر روزنامه‌ها خواندم.
- سه‌شنبه ۲۰ یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.
- چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۲ خدمت شاه رسیدم دو سه روزنامه خواندم.
- جمعه ۲۳ ناهار خوردند گردش کردند شطرنج بازی کردند.
- شنبه ۲۴ تا عصری کار کردم چیز نوشتم.

- یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۲۶ میرزا ابوالحسن جلوه حکیم را هم دعوت کرده بودند (امین السلطان) که با پاشا (نصرت پاشا) صحبت بدارد.
- چهارشنبه ۲۸ شاه سه عکس از خودشان که به اسم نصرت پاشا رقم کرده بودند به من دادند که به او بدهم.
- پنجشنبه ۲۹ عارف خان همراه من بود.
- رمضان**
- جمعه ۱ فرانسه‌ها در شهر شوش قدیم که در خوزستان است زمین‌کنی کرده در عمارت مخروبه بهمن دراز دست کیانی خیلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قدحهای طلا از زیر خاک بیرون آوردند.
- یکشنبه ۳ عصر کاغذی از مشیرالدوله وزیر خارجه رسید. بارون نرمان به او نوشته بود. خیلی بی ادبی به من کرده بود و شرط کتابت روزنامه فرانسه قرار داده بود که از بابت سنه ماضیه صد تومان و دوست تومان از بابت امسال به او بدهم، والا نخواهد نوشت من کاغذی به مشیرالدوله نوشتم که...
- دوشنبه ۴ کاغذی از مشیرالدوله به من دادند ... نوشته بود ... روزنامه فرانسه درنیايد به جهنم.
- پنجشنبه ۷ شنیدم امروز امین السلطان حسب الامر بارون نرمان را احضار کرده بود. التزام گرفته بود اگر روزنامه فرانسه انشاء نکند موجب او مقطوع می‌شود.
- سه شنبه ۱۹ سر ناهار تاریخ ناپلئون می‌خواندم.

- چهارشنبه ۲۰ بعد از ناهار شاه فرمودند جایی نروم. درس زیاد خواندند.
- پنجشنبه ۲۱ بعد از ناهار شاه مدتی ماندم کتاب خواندند.
- شنبه ۲۳ قدری تحقیقات گرد کوه دامغان را در تاریخ نمودم.
- دوشنبه ۲۵ بعد از ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۷ خدمت شاه رسیدم روزنامه نبود کتاب خواندم.
- جمعه ۲۹ سلطنت آباد رفتند من هم بودم. مدتی کتاب خوانی نموده عصر مراجعت به خانه شد.
- شوال**
- دوشنبه ۲ در سر ناهار مشیرالدوله ترجمه روزنامه کرده بود. من هم در سر ناهار و بعد از ناهار کتاب و روزنامه خواندم.
- شنبه ۷ از آنجا دز آشوب خانه آقا علی حکمی رفتم.
- یکشنبه ۸ عارف خان و میرزا غلامحسین ادیب این سفر همراه من هستند. سید مرتضی و غیره بودند.
- پنجشنبه ۱۲ دو سه روزنامه خواندم قدری با من مزاح فرمودند.
- جمعه ۱۳ عصر حضور رفتم کتاب خواندم.
- چهارشنبه ۱۸ قدری کتاب خواندند من ترجمه کردم. در سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۹ از آنجا الی ناهار گاه روزنامه خواندم. سر ناهار هم همین طور.
- جمعه ۲۰ به عضدالملک و امین السلطان فرمودند فلانی روزنامه خواهد خواند شما هم گوش بدهید مثل نقل است.

- بسیار از این فرمایش بدم آمد. من که نقال معنوی بودم و خودم به خودم بسته بودم، دیگر لازم نبود که بگویند و تخفیف فرمایند. خلاصه با نهایت کراهت روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۱ سر ناهار خودی نموده روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۲ عصر دیدن میرزا علی مجتهد پسر ملامحمد تقی نوری رفتم. خیلی از نجوم و هیأت و غیره صحبت شد.
- دوشنبه ۲۳ در یالو تپه‌ای است که مقبره مغول بوده دادم کنند کوزه شکسته و کله مرده و بعضی اسباب امروز بیرون آورده بودند. اما چندان معلوم نیست که از مغول است. شاید از یکی از طوایف گبر بوده است.
- سه‌شنبه ۲۴ امروز تاریخ مصور فرانسه خوانده شد. درین بین تاریخ عیشها و بلکه هرزگی لوئی پانزده پادشاه فرانسه ذکر می‌شد. قدری اسباب تبه و مایه تنبیه شد.
- پنجشنبه ۲۶ کاغذ و روزنامه زیادی از شهر آمده بود مشغول شدم. عصر به اتفاق عارف‌خان به قریه هزارچال که قبر امامزاده ظاهر است رفتم. آثار عتیقه زیاد دارد. فردا می‌فرستم بخوانند.
- جمعه ۲۷ سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.
- یکشنبه ۲۹ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. شاه خوابیدند. عصر هم باز روزنامه خواندم.
- ذی‌قعدة**
- چهارشنبه ۳ بعد عصرانه میل فرمودند قدری من کتاب خواندم.

- جمعه ۵ سر ناهار روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۸ سر ناهار با طلوزان روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۰ من هم چهار پنج روزنامه خواندم ... عکسی هم انداختند که صورت من در آن است که من نشسته و سایرین ایستاده‌اند.
- جمعه ۱۲ سر ناهار و بعد از ناهار کتاب خواندم.
- پنجشنبه ۱۸ سر ناهار بودم روزنامه خواندم ... عصر مجدالملک آنجا آمد صورت پیرزنی که به من سنگ زده بود با مداد کشید. بسیار خوب کشیده است.
- سه‌شنبه ۲۳ سر ناهار شاه نقالی کردم.
- شنبه ۲۷ احمدخان جوجه نواده سردار که قدری فرانسه در مدرسه مجانی که من چهارده سال قبل ایجاد کرده بودم تحصیل کرده در معنی لغات خواست فضولی کند در حضور شاه به او تغییر کردم.
- ذی‌الحجه**
- شنبه ۵ عصر میرزا احمدخان مترجم دیدن آمده بود.
- یکشنبه ۶ صورت نایب السلطنه را داده بودم به‌طور قطعه چاپ کرده بودند از برای ایشان بردم خیلی ممنون شد. یکی را هم به جهت والده‌شان فرستادند.
- دوشنبه ۱۴ مکرر تفصیل بارون نرمان که منشی روزنامه فرنگی بود نوشتم و تفصیل نزاع خود و مشیرالدوله را در این باب ذکر نمودم. باز امروز شاه سؤال فرمودند که روزنامه فرانسه چه شد. شرحی عرض کردم که غیرت شاه را

حرکت آوردم. دستخطی به من مرقوم فرمودند که به امین‌السلطان خواهند فرمود یا نرمان را اخراج یا او را مجبور به نوشتن روزنامه نماید و فرمایش هم فرمودند. اما نه امین‌السلطان اعتنا به فرمایش شاه دارد و نه وزیر خارجه. بد دوره‌ای زندگی می‌کنیم که پادشاه بی قدرت و وزرا مسلط هستند.	
یک عکس خودشان را به من و یکی به طلوزان دادند. مجدداً احضار شدم قدری کتاب خواندم ... روزنامه اخبار دهلی شرحی از شاه و ظل‌السلطان بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر شاه رساندم خیلی بدشان آمد. باز فرمودند چرا بارون نرمان روزنامه فرانسسه نمی‌نویسد ... امروز کنت از شاه استدعا کرده بود که ایجاد روزنامه‌ای در اداره پلیس نماید. آنچه من درک کردم نایب‌السلطنه می‌خواهد به تقلید امین‌السلطان روزنامه داشته باشد، به این اسم می‌خواهد جلوه بدهد. شاه راضی نشدند. به من رجوع فرمودند من هم به اشاره شاه نخواهم گذشت.	جمعه ۱۸ سه‌شنبه ۲۲
صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.	شنبه ۲۶ سه‌شنبه ۲۹
	۱۳۰۴
	محرم
بعد از روضه با میرزافروغی و شیخ‌مهدی ناهار صرف نمودم.	شنبه ۳

یکشنبه ۱۱	جمعی دیدن آمدند از قبیله احتشام‌الملک عبدالعلی میرزا که بسیار جوان فاضل شاعر باسوادی است.
پنجشنبه ۱۵	صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
شنبه ۱۷	صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
دوشنبه ۱۹	در باغ یافت‌آباد ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.
پنجشنبه ۲۲	صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار شاه روزنامه عرض کردم.
یکشنبه ۲۵	صبح دارالترجمه رفتم.
چهارشنبه ۲۸	در بین شام که روزنامه می‌خواندم ملیجک وارد شد.
پنجشنبه ۲۹	میرزافروغی و عارف‌خان را بردم.
	صفر
جمعه ۱	امروز مسیو مورل را که هم طبیب است و هم نویسنده اجیر کردم جهت انشاء روزنامه فرانسسه.
یکشنبه ۳	شاه تشریف آوردند روزنامه‌ها خوانده شد (در باغ جلالیه).
سه‌شنبه ۵	صبح دارالترجمه [رفتم] و بعد خدمت شاه رسیدم.
چهارشنبه ۶	عید مولود شاه است ... کتابی در تاریخ اعراب خیلی گرانها به زبان فرانسه تقدیم حضور شاه نمودم. ... قدری خودشان با سفر فارسی و فرانسه حرف زدند.
جمعه ۸	مشیرالدوله پهلوی مطربها نشسته بود تصنیف ریابه دختر معمارباشی را می‌خواند.
شنبه ۹	من صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

- یکشنبه ۱۰ درشکه نشسته که دارالترجمه بروم در بین راه فراشی رسید که شاه فرمودند حکماً برو دوشان تپه منتظر باش تا من بیایم. ... خلاصه ناهار میل فرمودند. کتاب تازه آورده بودند. تفصیل دربار روس را خواندم. روزنامه هم خواندم.
- سه شنبه ۱۲ بعد من احضار شدم. روزنامه عرض کردم. خیلی چیز نوشتم.
- یکشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رفتم.
- چهارشنبه ۲۷ من صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۲۹ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم. قدری رنجیده خاطر بود. او را استمالت نمودم.
- ربیع الاول**
- دوشنبه ۳ سیدکاتب بابی بی دین که من او را بیرون کرده بودم قم رفته بود با امین السلطان در راه برخورد کرده بود از عداوت من او را کالسکه نشانده بودند، ماهی هشت تومان ماهانه قرار داده بودند. سه تومان هم مخبرالدوله وزیر علوم به او ماهانه قرار دادند. سی تومان هم توجیه کرده بودند انعام داده بودند.
- سه شنبه ۴ سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- چهارشنبه ۵ به اتفاق عارف خان اسماعیل آباد رفتم.
- جمعه ۷ با عارف خان مشغول نوشتن رساله وقایع سنه ۶۱ هجری شدم. الحمدلله قریب به اتمام است.
- دوشنبه ۱۰ عصر حاجی میرزا جواد آقای مجتهد تبریز که شخص

- فاضل عالم با اطلاعی است دیدن آمده بود.
- سه شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۲ صبح زود دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم.
- جمعه ۱۴ فرمودند عصر حاضر باش به جهت درس خواندن. باز شروع به درس فرمودند ... حضور همایون رسیدم مشغول خواندن کتاب بودند.
- یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.
- سه شنبه ۱۸ در سر شام جلو شاه نشسته بودم روزنامه می خواندم ... یک دهن من روزنامه عرض می کردم دهان دیگر شاه تفصیل کشتن پلنگ را می فرمودند و امین خلوت می نوشت. دو دهن هم عزیزالسلطان قیل و قال می کرد.
- چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. میرزا فروغی ناخوش است خیلی اوقاتم تلخ شد.
- جمعه ۲۱ ترجمه خانم انگلیسی را تمام کردم که بدهم کتاب بنویسند.
- شنبه ۲۲ به اتفاق امین السلطان احضار شدیم. خلوت فرمودند. آرتیکلی نوشته بودند که در روزنامه فرانسوی طهران چاپ شود. خواندند و تصحیح فرمودند و به من دادند ... بعد منزل آمدم این آرتیکل را به فرانسه ترجمه نمودم.
- یکشنبه ۲۳ دو سه فراش به احضار آمدند نرفتم. مشغول ترجمه نمودن شدم.
- دوشنبه ۲۴ از آنجا در رکاب همایون مثل روضه خوانها یعنی

- مطابق شبیه خوانها نسخه دست گرفته پشت سر شاه
روزنامه می خواندم ... سر ناهار روزنامه عرض کردم.
چهارشنبه ۲۶ مرا هم رو به آفتاب نشانده روزنامه خواندم.
جمعه ۲۸ قدری من روزنامه خواندم قدری خودشان کتاب
خواندند.
یکشنبه ۳۰ من با عارف خان شهر آمدم.

ربیع الاخر

- دوشنبه ۱ صبح خانه حاجی محمدحسن امین دارالضرب ... دیدن
سیدجمالالدین رفتم. این شخص از بوشهر به گفته من
آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است. دو سه
زبان می داند. در نوشتن عربی اول شخص است. اگرچه
افغانی امضا می کرد اما حالا می گوید از اهل سعدآباد
همدان است ... هرچه خواستم سیدجمال را خانه
بیاورم منزل بدهم راضی نشد.
سه شنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. ... مرا هم خواستند تاریخ
سلطنت گیوم امپراطور را بخوانم. هنوز طلوزان شروع
نکرده بود از من پرسیدند سیدجمال را دیدی؟ عرض
کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم. فرمودند
گفتم حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد و ازین
فرمایش دنیا بر من سیاه شد. این شخص به واسطه من
از بوشهر آمد. چند تلگراف رد و بدل شد. حالاکه آمده
محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمدحسن
او را حضور بیاورد. خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه

خواند و من چه ترجمه کردم. بعد از ناهار خواستم
خانه بیایم سیدجمالالدین با حاجی محمدحسن سر
راه بود. راه را کج کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ...
وقتی وارد اطاق شدم جمعی از الواط آنجا بودند که در
باطن خوشحال بودند که سیدجمالالدین به واسطه
حاجی حضور می رود و من او را نبردم. با اینکه کاری و
شأنی نبود بعضیها گوشه به من می زدند. هیچ نگفتم. دو
لقمه ناهار که از زهرمار بدتر بود صرف شد خانه آمدم.
عریضه تندی به شاه نوشتم اجازه رفتن عتبات را
خواستم خدمت انیس الدوله فرستادم که به نظر شاه
برساند. شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضار شدم
نرفتم.

چهارشنبه ۳

دستخطی به خط امین الدوله آوردند سراپا مرحمت که
الحال احوال تو را پرسیدم. طلوزان که از کسالت تو
عرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست و خیالی
است و جهت به واسطه چند جلد کتابی است که دیروز
به مدرسه و میرزا احمدخان دادم ترجمه کند. بفرست
کتاب را پس بگیرند به هرکس میل داری بده. زیاد
التفات فرموده بودند. در حقیقت ترضیه بود. اما اسمی
از سیدجمالالدین نبود. چون او را به امین السلطان
سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود.
والا میرزا احمدخان با غیر چندان نقلی نداشت.

پنجشنبه ۴

صبح زود دارالترجمه رفتم. مردک آنجا آمد مرا برد
خدمت شاه. ... سر ناهار روزنامه ای که دیروز حکیم

طلوزان به فارسی خوانده بود با وجود حکیم‌الممالک او را اذن نداده بود که ترجمه کند باز طلوزان مکرر خواند و من ترجمه کردم.

جمعه ۵ صبح سیدجمال‌الدین با حاجی محمدحسن بازدید آمدند.

شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم. فرستادم میرزااحمدخان را آوردند قرار ترجمه کتاب را دادم.

یکشنبه ۷ عصر دیدم دستخط تند سراپا تشر و تغییری شاه نوشته بود که چرا در روزنامه فرانسه تفصیل اغتشاش سرحد ارومی نوشته شده است. سفیر کبیر عثمانی شکایت کرده است. تعجب کردم با وجود اینکه مسوده را خود شاه داده بود این تغییر چرا. عریضه نوشتم و مسوده را فرستادم. جواب هیچ نفرمودند. مسوده را پس فرستاده بودند. معلوم شد جهت پوتیکی بوده است و عمداً به من آن‌طور نوشته بودند.

چهارشنبه ۱۰ بعد دارالترجمه سیدجمال‌الدین را که شاه احضار فرموده بودند به توسط من، حضور بردم.

پنجشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم... دوباره دربخانه رفتم.

شنبه ۱۳ صبح خیلی زود طلوزان آمد، بعد دارالترجمه [رفتم].

یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

چهارشنبه ۱۷ تمام روز مشغول لغت‌نویسی بودم.

شنبه ۲۰ کتاب زیاد خواندم.

دوشنبه ۲۲ ظهری به خیالم رسید که روزنامه فرانسه را که تازه از

طبع بیرون آمده بفرستم بیاورند ملاحظه شود. آوردند

دیدم فصل اعتذار که وزیر خارجه مسوده داده بود نوشته شود نوشته نشده بلکه تفصیل علی‌حده بود و کار هم گذشته بود. اگر دیروز روزنامه به من رسیده بود اصلاح کرده بودم. اما حالا کار گذشته. منتظر یک حادثه بودم.

سه‌شنبه ۲۳ دکتر مورل پدرسوخته تصور کرده ایران فرنگستان

است. اظهار کمالی کرده بیخود شرحی در روزنامه نوشته بود. بعد دربخانه رفتم ترجمه آرتیکل را که دیشب نوشته بودم، شاه بیرون تشریف آوردند به شاه دادم که شاه برآشفتند. بعد کار دنبال پیدا کرد. ... من به شاه عرض کردم هیچ نقلی نیست بفرمائید دو ماه روزنامه فرانسه تعطیل باشد اصلاح خواهد شد ... بعد سر ناهار من احضار شدم روزنامه خواندم ... اگرچه مشیرالدوله گفت حکم دو ماه تعطیل روزنامه شده باز دلم آرام نگرفت. منتظر بالاتر ازین صدمه داشتم.

جمعه ۲۶ من هم درین سرما با کمال سختی رفتم... چند روزنامه خواندم خسته شدم.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۳۰ تا عصر با عارف‌خان تصحیح لغت‌های شاه کردم. خیلی خسته شدم.

سه‌شنبه ۳۰ من صبح در اندرون شرفیاب شدم بعد دارالترجمه [رفتم].

جمادی‌الاول

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض

- کردم.
- پنجشنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم ... شب که رفتم رساله و قایع سنه ۶۱ هجری که فرموده بودند بنویسم چهار ماه زحمت کشیدم نوشتن امشب بردم تسلیم کردم.
- جمعه ۲ صبح منزل پسر حاجی محمد کریم خان رفتم. تا ساعت سه تمام رساله‌ای که در معاش و معاد نوشته بود خواند بسیار خوب نوشته بود.
- شنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۵ شاه ... از آنجا خانه ملک التجار دیدن حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز رفته بودند.
- دوشنبه ۶ خانه ماندم عارف خان را [دوشان تپه] فرستادم. کاغذی به فرنگ نوشتن دو نسخه کتاب خواستم. صد فرانک هم پول فرستادم. قدری لغت نوشتم.
- پنجشنبه ۹ سر شام روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۱۰ شب دربخانه احضار شدم کتاب خواندم.
- یکشنبه ۱۲ امشب مسوده اخبار دربار روزنامه دولتی را که باید به نظر شاه برسانند بعد طبع نمایند به نظر مبارک رساندم. از اعطای منصب امارت توپخانه به پسر یکسال و نیمه نایب السلطنه بر آشفتنند که اینها چه است در روزنامه می نویسد. فرنگیها به ما چه می گویند که بیچه دوساله امیر توپخانه باشد.
- چهارشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم ... بعد از

- ناهار دکان مارتین که در مدرسه دارالفنون است رفتم. همان مدرسه‌ای که درس می خواندم، همان طور دیدم.
- پنجشنبه ۲۳ خلاصه سر ناهار روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۶ از آنجا خانه آقا علی حکمی رفتم.
- سه‌شنبه ۲۸ صبح آنجا رفتم (ختم) بعد دارالترجمه.
- چهارشنبه ۲۹ بعضی را کارت گذاشتم.
- پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمادی‌الثانیه**
- شنبه ۲ آقا علی حکمی آمد وداع کرد و رفت.
- یکشنبه ۳ سوار شدم عارف خان هم با من بود (به سفر گیلان).
- دوشنبه ۴ دو سه روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۵ من هم سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- شنبه ۹ بعد دستخطی به من دادند که در روزنامه طبع شود که جهت نرفتن گیلان چه بوده. منزل آمدم پاکنویس کردم حضور فرستادم. فرمایش شد تلگرافاً به دارالطباعة طهران فرستادم. (بازگشت به طهران از نیمه راه).
- چهارشنبه ۱۳ سر ناهار حاضر شدم روزنامه عرض شد. ... دیگر اینکه امین‌السلطان وزیراعظم تصنیفی از خودشان انشاد کرده به آهنگ بسیار قشنگ می خواند: «تدارکات هدر رفت - اردو گوزید در رفت».
- جمعه ۱۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۱۷ روزنامه مفصلی به حضور شاه عرض کردم.
- دوشنبه ۱۸ عارف خان آنجا مجلس ختم برای پسرش ... که در